

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حوزه علمیه حضرت باقر العلوم (علیه السلام)

شهر قدس

ز. حیدری

اصول ۲

از ابتدای حلقه ثانیه تا سر دلیل شرعی غیر لفظی

تعریف علم اصول:

مشهور ← العلم بالقواعد الممهّده لاستنباط الحكم الشرعی

اشکال: تعریف باید جامع و مانع باشد.

۱- قید ممهّده ← آماده شده ← یعنی مسائلی که از قبل آماده شده اند فقط مسائل اصول هستند و مسائل جدید و بالقوه را در بر نمی گیرد. در حالی که تعریف باید ضابطه کلی ارائه دهد که تشخیص دهیم کدام مسائل اصولی اند.

برخی: قید ممهّده را از تعریف حذف کردند و علم اصول را تعریف کردند به :

{ العلم بالقواعد التي تقع في طريق الاستنباط }

۲- این تعریف مانع اغیار نیست. ← زیرا بسیاری از قواعد هستند که در مسیر استنباط قرار می گیرند ولی اصولی نیستند مثل قواعد علم لغت و رجال

تعریف شهید صدر از علم اصول:

العلم بالعناصر المشتركة في الاستنباط
علم به عناصر و قواعد مشترکه در مسیر استنباط حکم شرعی

موضوع علم اصول:

موضوع باید جامع بین مسائل آن علم باشد.

اقوال:

- متقدمین ← ادله اربعه { کتاب ، سنت ، عقل ، اجماع }

اشکال: بعضی مسائل در علم اصول وجود دارد که جزء ادله اربعه نیست.

مانند ملازمات عقلیه - شهرت و خبر واحد - شک در اصول عملیه

- برخی: ← علم اصول موضوع واحد ندارد.

- شهید: ← ادله یا عناصر مشترکه موضوع علم اصول هستند.

فایده علم اصول: فقیه برای استنباط احکام شرعی به عناصر خاص و به مساله و عناصر مشترکه نیاز دارد که این عناصر مشترک در اصول بیان می شود.

شباهت: هر دو قدرت استنباط کردن می دهند .

تفاوت:منطق کاربرد عام دارد و در همه علوم روش درست استنباط کردن را می آموزد.

اصول تنها روش درست استنباط کردن را در علم فقه می آموزد.

منطق و
اصول

نکته :

هرچه بحوث فقهی گسترده تر شود ← نیاز به علم اصول بیشتر می شود و

هرچه مسائل اصولی توسعه یابد ← مسائل فقهی دقیق تر می شود.

تعریف حکم شرعی ← قوانین صادر شده از طرف خدا برای تنظیم زندگی انسان

تکلیفی = بصورت مستقیم به فعل انسان مربوط می شود یا به

نحو اقتضاء (لزومی : واجب و حرام) یا به نحو تخییر

(غیر لزومی: مستحب، مکروه و مباح)

وضعی = بصورت غیر مستقیم به فعل انسان یا به ذات یا چیزی

مربوط به انسان (شروط ، زوجیت ، ملکیت)



برخی : احکام وضعی همیشه از احکام تکلیفی انتزاع می شوند و ماهیت مستقل ندارند. مثل جزئیت سوره برای نماز که واجب است.

برخی : احکام وضعی هم وضع مستقل دارند . { گاهی از حکم تکلیفی منتزع می شود } گاهی موضوع حکم تکلیفی قرار می گیرند پس اول وضع شده اند. مثل زوجیت که موضوع وجوب نفقه است.

مبادی حکم تکلیفی:

ملاک {مصلحت یا مفسده}
اراده { شدت و ضعف}
اعتبار یا جعل

عالم ثبوت

مبادی حکم تکلیفی

عالم اثبات یا ابراز یا بیان حکم

نکته ۱:

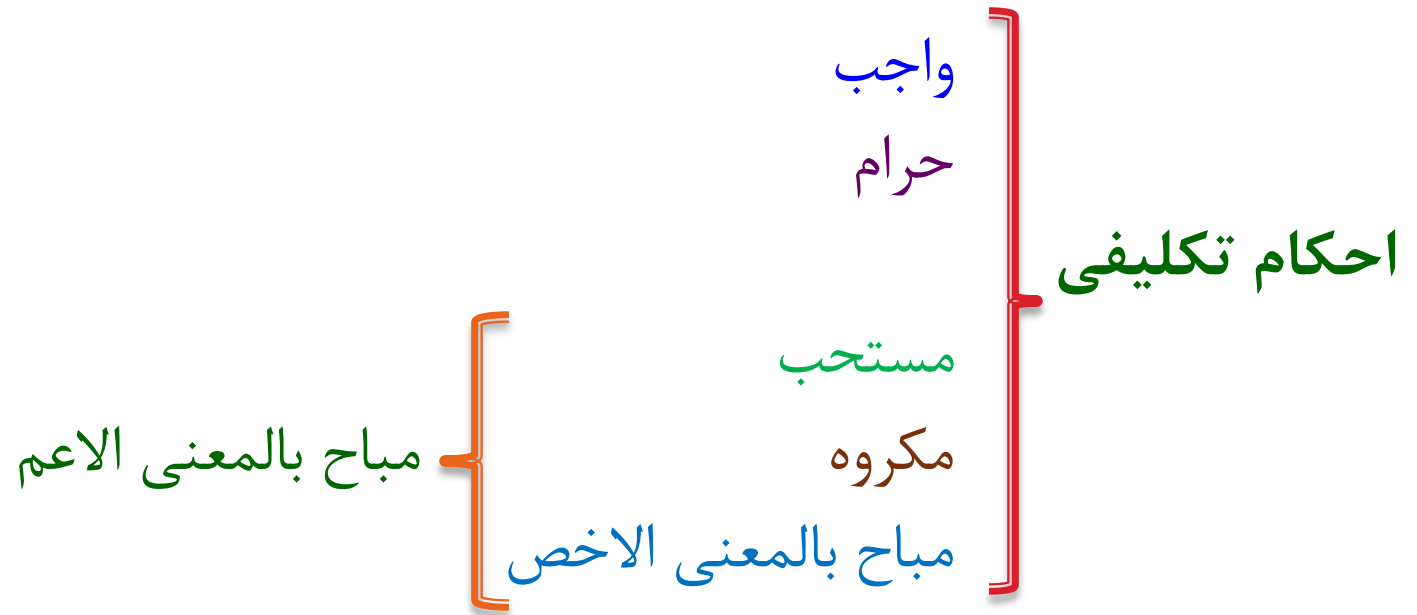
در اعتبار یا جعل :

گاهی مولی ذمه مکلف را با خود مصلحت مشغول می کند. {اطيعوا الله و ...}
گاهی با مقدمه ی مصلحت مشغول می کند. { امر به نماز که مقدمه قرب و ارتباط با خداست.}

نکته ۲:

ابراز حکم به دو صورت است:

ابراز خود اراده {یرید الله بکم الیسر و ...}
ابراز اعتباری که کاشف از اراده است. {کتب علیکم الصیام}



مباح بالمعنى الاخص ← اقتضائى = ملاك جعل آن ، مصلحت ترخيص مكلف
 بوده است.

لا اقتضائى = ملاك جعل آن، عدم ملاك است.

تضاد بین احکام تکلیفی:

در مرحله اعتبار ← تضادی بین احکام نیست زیرا اعتبار فقط جعل است و سهل المونه است.

در مرحله ملاک و اراده

اجتماع متضادین محال است.
وجوب و حرمت یعنی مصلحت و مفسده در یک حکم
واحد جمع نمی شود.

اجتماع مثلین محال است. دو وجوب بر یک فعل واحد
محال است.

تعریف حکم واقعی = حکمی که در موضوعش شک وجود ندارد (از ادله قطعی مثل آیات و روایات متواتر)

تعریف حکم ظاهری = حکمی که در موضوعش شک در حکم واقعی است .

اقسام حکم ظاهری:

- **اماره:** هر دلیلی که کاشفیت ظنی از حکم واقعی دارد و تمام ملاک برای جعل حجیتش همین کاشفیت ظنی هست.

- **اصل عملی:** دو قسم است، آن دلیلی که بدون در نظر گرفتن کاشفیت، شارع آنرا حجت قرار داده است:

اصل غیر محرز = بعضی از آن ها هیچ کاشفیتی ندارند

{مثل اصل حلّیت، اصل طهارت}

اصل محرز یا تنزیلی = بعضی دیگر کاشفیت ناقص دارند و ملاک

جعل حجیت چیز دیگری غیر از کاشفیت است.

مثل قاعده فراغ (بعد از پایان یک عمل اگر در صحت آن عمل شک کنیم) (کاشفیت

قاعده ناقص است، شرط توجه و تنبه حین عمل، یا عدم غفلت در هنگام انجام عمل)

اجتماع حکم واقعی و ظاهری:

اجتماع دو حکم واقعی در موضوع واحد = امکان ندارد.

اجتماع دو حکم ظاهری در موضوع واحد = امکان ندارد

اجتماع حکم واقعی با یک حکم ظاهری در موضوع واحد ← ثبوتاً ممکن است

نکته:

رتبه حکم واقعی بالاتر از حکم ظاهری است ، پس تا وقتی حکم واقعی داریم اصلاً سراغ حکم ظاهری نمی رویم. اگر حکم واقعی نبود بعد از حکم ظاهری استفاده می کنیم.

قضیه حقیقیه و خارجیّه:

مثال خارجیّه : اکرم العلماء الموجودین

قضیه خارجیّه ← موضوع مشخص است و مربوط به زمان حال - جمله حملیه است. (نفقه بر همسر و فرزندان واجب است) - مصدق های حکم توسط شارع مشخص شده است.

مثال حقیقیه: اکرم کل العلماء

قضیه حقیقیه ← موضوع مقدر یا مفروض است و در هر یک از زمانهای سه گانه ممکن است ایجاد شود - جمله حملیه قابل تبدیل به جمله شرطیه است. (بر انسان بالغ و عاقل نماز واجب است = اگر انسانی بالغ و عاقل باشد نماز بر او واجب است.) - مصدق ها توسط مکلف باید تشخیص داده شود.

حجیت قطع:

اولین عنصر مشترک که هم در ادله محرزه و هم در اصول عملیه استفاده می شود ← حجیت قطع

حجیت قطع یعنی ← منجزیت قطع (تکلیف آور بودن قطع)
معدریت قطع (عذر ساز بودن قطع)

خصوصیات قطع =

- ۱- کاشفیت از واقع (یعنی قطع موجب کشف حکم واقعی می شود)
- ۲- محرکیت (انگیزه برای حرکت به سمت انجام تکلیف)
- ۳- حجیت (منجزیت و معدریت)

دو قضیه ای که مشهور در باره منجزیت قطع بیان کردند :

۱- منجزیت از لوازم ذات قطع است.

۲- سلب منجزیت از قطع محال است.

اشکال شهید به قضیه اول:

هر قطعی منجز نیست بلکه قطع به تکلیف از طرف مولی منجز است . مولی یعنی کسی که حق اطاعت دارد.

محدوده حق الطاعه چه مقدار است؟

مشهور = فقط تکالیف قطعی

شهید صدر = همه تکالیف منکشفه چه قطعی یا ظنی و یا احتمالی ، منجز هستند، مگر اینکه خود شارع اجازه ترخیص (مخالفت) بدهد.

- اجازه ترخیص تنها در تکالیف ظنی و احتمالی ممکن است. و شارع در تکالیف قطعی هرگز ترخیص نمی دهد.
- تکالیف قطعی معلق نیستند ولی تکالیف ظنی و احتمالی معلق و مشروط به عدم ترخیص هستند.

بررسی قضیه دوم مشهور: (عدم سلب حجیت از قطع)

شارع به دو صورت می تواند حکم کند:

□ اگر به صورت حکم واقعی به شخصی که قطع دارد اجازه ترخیص بدهد:
اجتماع ضدین پیش می آید.

□ اگر به صورت حکم ظاهری به شخصی که قطع دارد اجازه ترخیص بدهد:
مکلف اصلا به حکم ظاهری اهمیت نمی دهد (زیرا حکم قطعی و واقعی را
در دست دارد).

معذريت قطع :

(عذر ساز بودن در حالي كه قطع مخالف واقع است.)

حدود حق الطاعه

قول اول : فقط تكليف منكشفه

قول دوم : شامل تكليف به قطع به عدم تكليف هم مي شود.

قول اول درست است زيرا در حالت قطع به عدم تكليف ، هيچ محرکيتي وجود ندارد. و همچنين ما فقط به تكليف منكشفه علم داريم نه تكليف واقعي.

تجری

مكلف به تكلیفی قطع پیدا کرده است:

۱- قطع او موافق با واقع است :

الف) امتثال کند و به قطع خود عمل کند ← مطیع
ب) عصیان می کند و به قطع خود عمل نمی کند ← عاصی

۲- قطع او مخالف با واقع است :

الف) به قطع خود عمل می کند ← منقاد
ب) به قطع خود عمل نمی کند ← متجری

آیا متجری مستحق عقاب است یا نه؟

❖ نظر اول (مشهور) ← عدم استحقاق عقاب، زیرا محدوده حق الطاعه فقط تکالیف منکشفه مصیب به واقع است.

❖ نظر دوم (شهید صدر) ← استحقاق عقاب دارد، زیرا محدوده حق الطاعه صرفاً تکالیف منکشفه است. و متجری قصد هتک حرمت مولی داشته و قبح فاعلی داشته (نیت مخالفت)، هر چند قبح فعلی نداشته است.

علم ← علم تفصیلی : علم به صورت مشخص به یک مورد معین
← علم اجمالی : علم مقرون به شک - یک علم به جامع و تعدادی شک

آیا در همه اطراف علم اجمالی شارع می تواند ترخیص بدهد؟

✓ **نظر اول (مشهور)** : امکان ترخیص در علم اجمالی وجود ندارد زیرا با علم به جامع مخالفت می شود.

✓ **نظر دوم (شهید صدر)** :

□ در عالم **ثبوت** : امکان ترخیص در علم اجمالی وجود دارد زیرا علم اجمالی مقرون به شک است و هر جا شک وجود داشته باشد امکان ترخیص هم وجود دارد.

□ اما در عالم **اثبات** : بستگی دارد که ادله برائت به خاطر اطلاق خود بتوانند شامل علم اجمالی بشوند یا نه.

▪ اگر اطلاق ادله برائت شامل علم اجمالی بشود پس ترخیص ثابت است .

▪ اما اگر اطلاق ادله برائت شامل علم اجمالی نشود ، ترخیص در عالم اثبات برای علم اجمالی ثابت نمی شود (باید احتیاط کرد).

قطع طریقی و موضوعی :

قطع طریقی = گاهی قطع ، راه و وسیله و طریقی است برای کشف حکم واقعی
قطع موضوعی = قطعی که در موضوع حکم قرار دارد و مولد و ایجاد کننده حکم
شرعی است نه کاشف آن

مثال قطع موضوعی :

اگر قطع پیدا کردی که این مایع خمر است بیع آن بر تو حرام است.
اگر قطع پیدا کردی که هلال ماه رمضان رویت شده است روزه بر تو واجب است.

مثال برای قطع طریقی:

اگر از ادله فقیه به قطع برسد و حکم (حرمت نوشیدن خمر) را پیدا کند ، به
قطع او قطع طریقی می گویند.
بیع خمر حرام است.

**** منجزیت تنها در قطع طریقی است . چون فقط قطع طریقی کاشف حکم است.**

اما قطع موضوعی مولد و ایجاد کننده و علت به فعلیت رسیدن حکم است، تا موضوع به فعلیت نرسد ، حکم هم فعلی نمی شود پس منجزیت هم ندارد.

گاهی قطع نسبت به یک حکم طریقی ولی همان قطع نسبت به حکم دیگر موضوعی است:

۱- یحرم شرب ذات الخمر (نوشیدن خمر حرام است).

۲- یحرم بیع ما یقطع بخرمیته (آنچه به خمر بودنش قطع داری ، بیعش حرام است.)

قطع پیدا می کنم که این مایع خمر است

جواز اسناد حکم به مولی:

سه اثر برای قطع :

۱- منجزیت

۲- معذرت

۳- جواز اسناد حکم به مولی: اگر به حکمی قطع داشته باشد می تواند مؤدای حکم را به مولی نسبت بدهد.

* اسناد حکم به مولی ، قطع موضوعی است.

{اگر به حکمی قطع پیدا کردی جایز است که حکم را به مولی نسبت بدهید.}

تلخیص و مقارنه:

مسلك حق الطاعه :

تمام تكالیف منكشفه (قطعی یا ظنی یا احتمالی) در محدوده حق اطاعت مولی قرار دارد و باید امتثال شود فقط اینکه تكالیف قطعی معلق و مشروط نیستند ولی تكالیف ظنی و احتمالی معلق و مشروط هستند به عدم ترخیص .

مسلك مشهور :

منجزیت تنها مخصوص قطع است و ما در ظن و احتمال، تكلیفی نداریم
(چون بیان نداریم)
(قاعده قبح عقاب بلا بیان)

المنهج على المسلكين:

اصل اولی (نظر عقل بدون در نظر شرع) در مواجهه شدن با تکلیف :

طبق نظر مسلک حق الطاعه ← احتیاط عقلی

در دو جا دست از احتیاط عقلی برمی داریم: (یعنی تکلیف نداریم)

۱- زمانی که قطع به عدم تکلیف داریم.

۲- زمانی که اماره یا اصل عملی که دلالت بر نفی تکلیف می کند داشته باشیم .

این اماره خود ترخیص شارع هست و اجازه می دهد که احتیاط نکنیم.

طبق نظر مشهور اصل اولی (نظر عقل) ← برائت عقلی

در دو جا دست از برائت عقلی بر می داریم: (باید تکلیف را انجام دهیم)

۱- زمانی که قطع به تکلیف داریم .

۲- زمانی که اماره یا اصل عملی بر اثبات تکلیف به صورت حکم ظاهری بیاید.

۵ قاعده عامه:

۱- اصل یا قاعده هنگام شک در حجیت دلیل شرعی ← عدم حجیت

فقیه در مواجهه با ادله محرزه :

یا دلیل قطعی می یابد (که قطع حجت است به حکم عقل)

یا دلیل ظنی می یابد (مثل خبر ثقه، که شارع خود به آن حجیت تبعیدی داده است)

یا دلیل مشکوک را می یابد (مثل خبر غیر ثقه، که حجیت ندارد).

دلیل شرعی مشکوک حجیت ندارد زیرا :

- یا تکلیفی را نفی می کند (مثلا می گوید نماز عید واجب نیست)

در مقابل ، اصل احتیاط وجود دارد و تکلیف را ثابت می کند.

- یا تکلیفی را اثبات می کند (مثلا می گوید شیر شتر حرام است)

در مقابل این دلیل مشکوک ، اصل براءت تکلیف را نفی می کند.

۲- الاماره حجة في لوازمها غير الشرعيه

* برای هر دلیل دو نوع معنا و مدلول متصور است:

مدلول مطابقی = معنایی که مستقیماً و بلا واسطه از دلیل به دست می آید.
مدلول التزامی = معنایی که لازمه ی معنای مطابقی است که خود، شرعی یا عقلی است.

دلیل قطعی ← مدلول مطابقی ← حجت است.
مدلول التزامی (عقلی و شرعی) ← حجت است.

اماره (دلیل ظنی) ← مدلول مطابقی ← حجت است.
مدلول التزامی ← اگر شرعی باشد ← حجت است.
← اگر عقلی باشد ← دو حالت دارد

مدلول التزامی عقلی اماره :

- گاهی دلیل حجیت اماره ،شامل مدلول التزامی هم می شود. (مثل صدق الثقه)
- گاهی دلیل حجیت اماره، شامل مدلول التزامی نمی شود.(مثل ظواهر الفاظ حجة)

* در قسم دوم اقوال متفاوت است:

نظر مشهور: ← حجت است .

نظر آقای خوئی: ← حجت نیست. زیرا :

- در عالم ثبوت این امکان وجود دارد که شارع تنها یکی از مدلول ها را حجت بداند یا هر دو مدلول را حجت بداند.

- اما در عالم اثبات دلیل حجیت اماره تنها شامل مدلول مطابقی می شود و برای حجیت مدلول التزامی باید اطلاق ادله ثابت شود که این دلیل موجود نیست.

نظر شهید صدر : حجت است (با نظر مشهور موافق است) ، زیرا دلیل حجیت اماره، کاشفیت از حکم واقعی است و این درجه کشف در مدلول مطابقی و التزامی یکسان است.

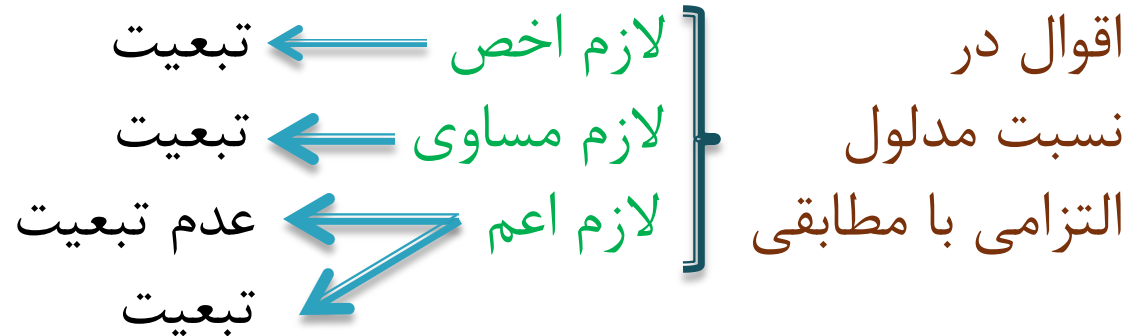
نکته: مدلول التزامی اصول عملیه حجت نیست.

• زیرا در اصول عملیه حیثیت کشف لحاظ نمی شود بلکه نوع منکشف و محتوا مد نظر است.

پس هر چند شارع دستور به حجیت اصول عملیه داده است ولی مدلول التزامی آن حجت نیست مگر دلیل خاص بر حجیت آن یافت شود.

مثبتات اماره ← حجت است.
مثبتات اصول ← حجت نیست.

۳- تبعیت دلالت التزامی از مطابقی در سقوط



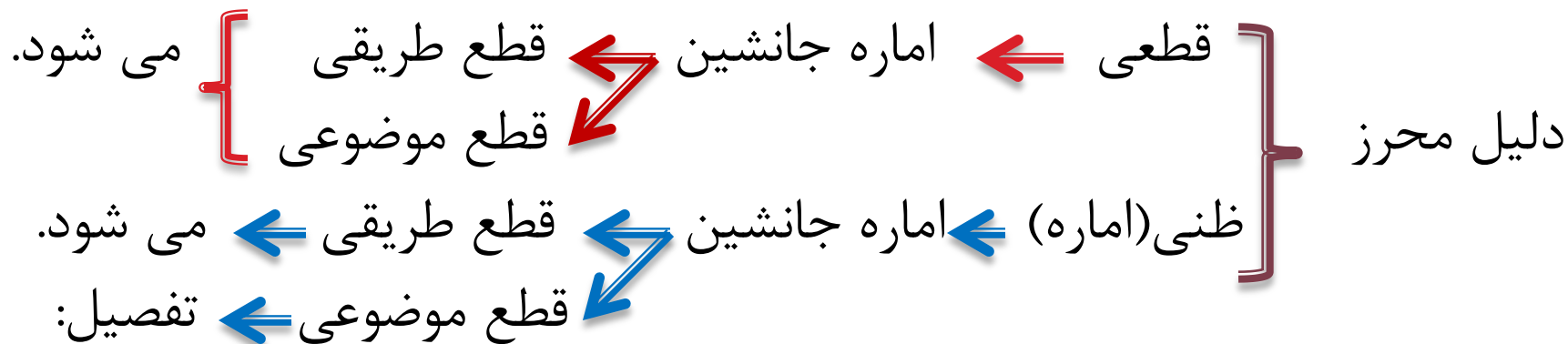
علت و دلیل تبعیت :

دلیل اول: چون مدلول التزامی در اصل وجود تابع مدلول مطابقی است پس در حجیت هم تابع است.

اشکال: این ملازمه پذیرفته نیست. زیرا کاشفیت در هر دو مدلول وجود دارد و هر کدام ممکن است مستقلا حجت شده باشد.

دلیل دوم: لازم اعم به لازم مساوی برمی گردد، پس تبعیت می کنند و با سقوط مطابقی از حجیت، التزامی هم ساقط می شود.

۴- جانشینی اماره در جای قطع موضوعی



تفصیل: اگر منظور شارع از قطع در موضوع،

□ قطع بما هو حجت شرعی (هر حجت شرعی) باشد ← اماره جانشین قطع موضوعی می شود.

□ قطع بما هو قطع (فقط قطع) باشد ← اماره جانشین نمی شود.

* نکته: اگر در کلام قرینه ای بیاید (دلیل خاص) که آثار قطع موضوعی را بر اماره ثابت کند، دیگر بحثی در جانشینی آن نیست.

۵- جواز اسناد با اعتماد بر اماره

در قطع ← اسناد موءدا و محتوای حکم به شارع جایز است.

در اماره ← برخی : جایز نیست ، زیرا حجیت اماره فقط به معنای منجزیت و معذرت است و چون اماره علم نیست اسناد نیز جایز نیست.

شهادت: بستگی دارد به مبنای ما در بحث قبل:

اگر قطع در موضوع بما هو قطع باشد ← اسناد اماره به شارع جایز نیست.

اگر قطع در موضوع بما هو حجت شرعی باشد ← اسناد اماره به شارع جایز است.

دلیل شرعی ← لفظی
← غیر لفظی

محدوده دلالت دلیل
اثبات صدور دلیل از شارع
اثبات حجیت دلالت } بحث ها

تصوری : به مجرد استماع لفظ-ولو از دستگاه-حاصل می شود.
(انسان خواب)

تصدیقی اولی: قصد اخطار معنا از سوی متکلم شرط است.
(اراده استعمالیه)

تصدیقی ثانی: علاوه بر شرط بالا، قصد حکایت از واقع و
قصد جدی نیز شرط است. (اراده جدیه)

منشاء دلالت لفظ بر معنا:

▶ **اول: سببیت ذاتی** ← ذات لفظ سبب و علت تصور معنا در ذهن می شود.

اشکال: اگر سببیت دلالت ذاتی بود متوقف بر تعلّم نبود.

▶ **دوم: وضع به معنای اعتبار** ← نوع معتبر ← سببیت (لفظ به عنوان سببی وضع

شده برای دلالت بر معنا)

آلیت، ابزار (لفظ آلت و ابزاری برای

رسیدن به معنا است.)

علامت (لفظ علامتی برای دلالت

بر معنا است.)

اشکال: سببیت لفظ بر معنا حقیقی و واقعی است و سببیت اعتباری و قراردادی نمی تواند منشاء آن باشد.

سوم: وضع به معنای تعهد (تعهدی از جانب واضع مبنی براینکه تنها زمانی این لفظ را استعمال کند که معنای مورد نظر را اراده کرده باشد).

❖ تفاوت مسلک تعهد با اعتبار:

- ۱- در اعتبار وضع منجر به دلالت تصویری می شود ولی در تعهد منجر به دلالت تصدیقی ثانیه می شود.
- ۲- در تعهد هر متکلم باید متعهد باشد و واضع ، ولی در اعتبار شخص یا گروه خاصی واضع هستند و بقیه بکاربرنده آن.

❖ اشکال به مسلک تعهد:

اولاً طبق این مسلک ،استعمال مجازی ممکن نیست و محال است که واضع البطلان است.

ثانیاً تعهد یک استدلال منطقی در پی دارد که باید سالهای بعد از کودکی استفاده کرد ولی دلالت لفظ و معنا از کودکی اتفاق می افتد.

چهارم : نظر شهید صدر، قرن اکید

اقتران مؤکد بین دو چیز باعث می شود که تصور یکی موجب تصور دیگر شود.

راه های ایجاد اقتران ← تکرار
← ظرف خاص

تقسیم وضع به ← تعیینی ← ناشی از جعل خاص
لحاظ منشاء ← تعیینی ← ناشی از کثرت استعمال

اشکال

طبق مسلک تعهد و اعتبار تقسیم فوق برای وضع صحیح نیست، زیرا کثرت استعمال هیچ گونه تعهد یا اعتباری ایجاد نمی کند و تنها کاشف از آن دو خواهد بود.

پاسخ: بنا بر مسلک قرن اکید این تقسیم صحیح است و کثرت استعمال نیز منجر به وضع می شود.

تقسیم وضع به لحاظ معنای متصور:

* برای هر وضعی لازم است که واضع لفظ و معنا را تصور کند که این تصور معنا دو حالت دارد:

وضع خاص: معنایی که واضع تصور کرده معنایی خاص و جزئی بوده است.

وضع عام: معنایی که واضع تصور کرده معنایی عام و کلی بوده است.

پس هنگام تصور معنا، و وضع کردن لفظی برای آن، چهار حالت ممکن است:

معنای متصور	لفظ متصور
وضع خاص	موضوعٌ له خاص
وضع عام	موضوعٌ له عام
وضع عام	موضوعٌ له خاص
وضع خاص	موضوعٌ له عام

مانند: اعلام شخصیه
مانند: اسماء اجناس
مانند: معانی حرفیه
این قسم امکان ندارد.

تقسیم وضع به لحاظ لفظ متصور:

- ❖ **وضع شخصی:** لفظ به نفسه تصور شده است. مانند: اسماء اجناس و اشخاص
 - ❖ **وضع نوعی:** لفظ در قالب یک عنوانی که اشاره می کند به آن، تصور شده است. مانند: هیئت اسم فاعل، مشتقات
-

المجاز (استعمال لفظ در معنای غیر ما وُضِعَ له بخاطر شباهت با معنای اصلی)

هر لفظی ← صلاحیت دارد که بر معنای حقیقی دلالت کند ← به سبب قرن اکید
بین لفظ و معنای اصلی
صلاحیت دارد که بر معنای مجازی دلالت کند ← بخاطر اقتران بین
معنای اصلی و معنای مجازی *این صلاحیت ضعیف تر از اولی است، چون نیاز
به دو اقتران دارد.

لفظ ← بی قرینه ← معنای حقیقی
↙ با قرینه ← معنای مجازی

سوال؟

آیا برای صحت استعمال مجازی علاوه بر صلاحیت لفظ، نیازی به وضع هم می باشد؟
❖ **برخی** ← نیاز به وضع جدید دارد ← وضع معنای مجازی در طول وضع معنای
حقیقی است و نیازمند قرینه

❖ **شهید** ← نیاز به وضع جدید ندارد:

اگر مقصود از صحت استعمال ← **حُسن استعمال** باشد، هر لفظی که صلاحیت
داشته باشد حُسن استعمال نیز دارد.
صحت انتساب به لغت باشد، استعمال

مبنی است بر صلاحیت ناشی از اوضاع آن لغت یا زبان.

علامات حقیقت: تبادر
صحت حمل
اطّراد

۱- تبادر (سریعترین معنایی که به ذهن می رسد.) موجب علم به وضع می شود.



پاسخ اول: علم تفصیلی → تبادر → علم ارتکازی (اجمالی)

پاسخ دوم: علم جاهل → تبادر → علم نزد عالم

پاسخ شهید: علم به وضع (قرن اکید) → تبادر → وضع (قرن اکید)

۲- صحت حمل

لفظ را موضوع و معنا را محمول قرار می دهیم، اگر این حمل به حمل اولی یا شایع صناعی صحیح باشد معنا حقیقی است.

حمل اولی (مصدق و مفهوم یکی باشد) ← انسان بشر است.

حمل شایع صناعی (تنها وحدت مصداق دارد) ← شیر حیوان است.

* پس اگر حمل اولی و شایع صحیح نباشد معنا مجازی است.

اشکال:

بازگشت صحت حمل نیز بر ارتکازات و علم اجمالی بر وضع و قرن اکید بین الفاظ و معانی است و حمل لفظ برمعنای مجازی نیز با قرینه صحیح است.

۳- اِطْرَاد (شیوع داشتن)

اگر استعمال لفظ در معنا ، در تمامی حالات و در همه افراد معنا صحیح باشد استعمال حقیقی است.

مثال: شیر حیوان درنده است. (بیدار باشد یا خواب، نشسته یا ایستاده ، و ...)
اشکال:

اگر مناسبت میان لفظ و معنای مجازی وجود داشته باشد و استعمال در معنای مجازی یکبار هم صحیح باشد ، دیگر در تمام حالات و افراد نیز این استعمال صحیح است .

مثال: شیری را دیدم که تیرمی انداخت. (مرد شجاع) {بیدار یا خواب، نشسته یا...}
پس این اطراد نمی تواند معنای حقیقی را از مجازی تشخیص دهد.

*** شهید: تنها راه تشخیص معنای حقیقی تبادر است.**

تبدیل مجاز به حقیقت

مجاز ← لفظی ← استعمال لفظ در معنای غیر ما وُضِع له

عقلی ← (سکاکی) عقل در معنای موضوع له تصرف کرده و
معنای مجازی را مصداقی از معانی حقیقی می داند.

استعمال لفظ عام و اراده معنای خاص

❖ هر گاه لفظ برای معنای خاص یا عامی وضع شود و در معنای خود استعمال شود ← استعمال حقیقی

❖ هر گاه لفظ برای معنایی وضع شود ولی در معنای غیرماوضع له استعمال شود ↙ استعمال مجازی

❖ هر گاه لفظ عام استعمال شود ولی معنای خاص اراده شود:

□ لفظ عام به تنهایی استعمال شود ولی حصه خاص اراده شود ← استعمال مجازی
مثال: آب بیاور ← اراده آب فرات ← استعمال آب مجازی است.

□ لفظ عام استفاده شود ولی لفظ دیگری بیاید که دلالت بر فرد خاص می کند ↻ استعمال حقیقی (تعدد دال و مدلول)

مثال: آب فرات بیاور ← استعمال آب حقیقی است.

اشتراک و ترادف

اشتراک : لفظ واحد و معنا متعدد ← عین = چشم، چشمه ، جاسوس، طلا

ترادف : معنا واحد و الفاظ متعدد ← اسد ، لیث ، غضنفر = شیر

اشکال: اشتراک بین الفاظ باعث ابهام و تردید شنونده میشود و این با حکمت وضع تنافی دارد.
پاسخ: متکلم با آوردن قرینه می تواند این ابهام را برطرف کند.

اشکال:

طبق مسلک تعهد ، اشتراک و ترادف ممکن نیست. زیرا تعهد به دو صورت انجام میشود که در هر دو صورت یک لفظ به یک معنا اختصاص می دهد.

➤ تعهد میکنم این لفظ رانمی آورم مگر این معنراتصورکنم ← اشتراک ممکن نیست.

➤ تعهد میکنم هرگاه این معنرا قصد کردم از این لفظ استفاده کنم ← ترادف ممکن نیست.

حل اشکال :

۱- افتراض تعدد متعهد (چند شخص تعهد متفاوت کنند).

۲- افتراض تعهد به نحو تخییر (متعهد یکی ولی تعهد به صورت تخییر باشد).

۳- افتراض دو تعهد مشروط (متعهد یکی ولی دو تعهد مشروط)

تقسیم لغت:

۱- کلمه بسیطه: ماده و هیئت با یک وضع برای معنای واحد
(اسم جنس اسم اشخاص، حروف)

۲- کلمه مرکبه: ماده برای یک معنا، هیئت برای معنای دیگر
(افعال، مشتقات)

۳- هیئت ترکیبیه: چند کلمه در کنارهم که وضع شده برای معنای خاص

حرفیه: معنای مستقل ندارد و بر ربط و نسبت دلالت می کند.

(تمام هیئت ها و حروف)

اسمیه: دارای معنای مستقل و به تنهایی قابل تصور هستند.

(اسما اجناس و اعلام)

معانی

* تفاوت دیگر معانی اسمیه و حرفیه از نظر **محقق نائینی**:

معانی اسمیه ← **اخطاریه**: همان معنایی که قبلا در ذهن بوده موقع شنیدن لفظ به

ذهن خطور می کند.

معانی حرفیه ← **ایجادیه**: حرف وسیله ای است برای ایجاد ربط بین مفردات کلام

شهرید: ایجادیه بودن به معنی اینکه قبل از کلام معنایی از حروف در ذهن متکلم نیست واضح البطلان است زیرا هر حرف بر معنای خاصی دلالت دارد که قبلا در ذهن هست و به همین دلیل هر حرف در جای خود استعمال می شود.

مقایسه بین حروف و اسم معادل آنها:

برای هر حرفی ← اسمی معادل آن قرار دارد.
إلی إنتهاء

این اسم معادل ، مترادف نیست ← زیرا این دو را نمی توان در جای یکدیگر بکاربرد.

نکته: حرف بر معنای حرفی دلالت دارد (بر ربط و نسبت) ولی اسم معادل آن ، یک معنای اسمی مستقل است و بر نسبت دلالت نمی کند.

*در هیئت جمله نیز همین طور ← هیئت معنای حرفی است و بجای آن نمی توان یک معنای اسمی گذاشت.

زیدٌ إخبارٌ عالمٌ	≠	زیدٌ عالمٌ
جمله ناقصه		جمله تامه

تنوع مدلول تصدیقی:

طبق مسلک قرن اکید:

مدلول تصویری ← ناشی از وضع است.

مدلول تصدیقی اولی و ثانی ← ناشی از ظهور حال متکلم

مدلول تصدیقی ثانی	مدلول تصدیقی اولی	مدلول تصویری	
--	قصد خطور معنا	تصور معنا	زید
قصد اخبار	قصد خطور معنا	تصور معنا	زید عالم
قصد طلب ایقاع نسبت	قصد خطور معنا	تصور معنا	صل
قصد طلب فهم و اطلاع	قصد خطور معنا	تصور معنا	هل زید عالم؟

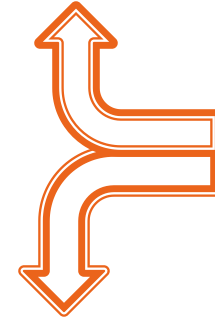
*طبق مسلک تعهد: دلالت لفظی که ناشی از وضع است ← دلالت تصدیقی است نه تصویری ← بنابراین همه جمله ها طبق قصد و اراده متعهد برای معنای خاصی وضع شده اند.

مقایسه بین جمله تامه و ناقصه:

نظر مسلک تعهد: اختلاف در نوع وضع و تعهد است.

تامه: قصد اخبار تعهد شده

ناقصه: به قصد خطور معنا تعهد شده



تفاوت جمله

تامه و ناقصه

نظر مسلک شهید: مدلول تصویری هر دو جمله ایجاد نسبت است.

تامه: نسبت غیر اندماجیه (مخلوط نشده)

ناقصه: نسبت اندماجیه (مخلوط شده)

امر ← ماده امر
صیغه امر

ماده امر ← مشترک لفظی (شیء - حادثه - غرض - طلب - ...)
* برای اینکه ماده امر دلالت بر معنای طلب کند باید قرینه بیاید.

طلب ← تکوینی
تشریحی ← از طرف عالی امر
از طرف مساوی
از طرف دانی

ماده امر وضع شده بر طلب تشریحی از طرف عالی یا مستعلی

☀️ اقوال دلالت ماده امر ← برخی وجوب و استحباب
برخی فقط وجوب
آیه
حدیث نبوی
تبادر

صیغه امر ← معانی : طلب ، تمنی ، ترجی ، تهدید و

طبق مسلک قرن اکید:

شهادت: } مدلول تصویری (وضع) صیغه امر ← تنها نسبت طلبیه یا ارسالیه
} مدلول تصدیقی ثانی (ظهور حالی متکلم) ← معانی مختلف

اما طبق مسلک تعهد : صیغه امر وضع شده برای مدلول تصدیقی پس ما به تعداد معانی مختلف وضع داریم.

ظاهر صیغه امر ← نسبت طلبیه ← نزدیکترین معنای صیغه امر ، طلب است.
وضع شده برای ← نسبت ارسالیه ← انگیزه طلب ارسال حقیقی است.

امر ← مولوی ← خود آن کار خواسته شده است.
← ارشادی ← ارشاد و راهنمایی به حکم وضعی است.

* صیغه امر بر وجوب دلالت می کند به دلیل ← تبادر

از صیغه امر مخاطب ← استعمال حقیقی
طلب ← از صیغه امر غائب (امر به لام) ← استعمال حقیقی
از فعل مضارع ← استعمال مجازی

دلالات دیگر امر:

۱- امری که به دنبال حرمت یا احتمال حرمت بیاید :

برخی : چنین امری دلالت بر نفی حرمت می کند .

نظر صحیح: مدلول تصویری امر، نسبت طلبیه است. اینجا مدلول تصدیقی

یا ظاهر حال متکلم باعث تردید می شود بین  طلب جدی

 نفی حرمت

* پس دلالت امر به دنبال حرمت مجمل است و باید به دنبال قرینه باشیم.

۲- اگر امر زمان دار باشد و در زمان خود امتثال نشود آیا دلالت بر وجوب قضاء دارد؟

برخی : امر زمان دار = امر به ذات فعل + امر به انجام فعل در زمان
پس اگر در زمان اتیان نشد همچنان امر به ذات فعل باقی
است و قضا بدون نیاز به امر دیگر واجب است.

اقوال

شهید: ظاهر صیغه امر برمی گردد به یک امر واحد در زمان مشخص
پس اگر در زمان امتثال نشد، آن امر ساقط می شود و قضا نیاز
به امر جدید دارد. تعددی که برخی مطرح کردند نیاز به قرینه
دارد که موجود نیست.

۳- امر به امر به شیء

دلالت می کند بصورت  مباشر
غیر مباشر 

❖ اگر امر به امر به شیء مباشر باشد ← نفر دوم از هر طریقی حکم را متوجه شود باید اطاعت کند.

❖ اگر امر به امر شیء غیر مباشر باشد ← نفر دوم اگر از غیر نفر اول متوجه شود اطاعت لازم نیست.

ماده و صیغه نهی:

مدلول نهی: } ماده نهی ← مفهوم اسمی زجر
صیغه نهی ← معنای حرفی زجر (نسبت زجریه یا نسبت امساکیه)

* برخی از اصولیون مدلول نهی را طلب دانسته سپس بحث کردند که متعلق طلب در نهی چیست؟

متعلق نهی } الف) برخی: طلب ترک ← امر عدمی
ب) برخی: طلب کف نفس ← امر وجودی

□ قائلین به نظر الف برای استدلال خود به گروه ب اشکال وارد کردند که عرف کسی را که کاری را ترک کند، هرچند کف نفس نکرده باشد، عاصی نمی دانند.

□ قائلین به نظر ب نیز گروه الف اشکال می گیرند که طلب ترک نیاز به استمرار ازلی دارد و این خارج از قدرت انسان است.

جواب: هرچند ترک کار ازلی است ولی بقاء آن (باقی بودن بر ترک) تحت قدرت مکلف است و می تواند متعلق تکلیف باشد.

نظر شهید:

اساساً هر دو نظر باطل است زیرا مدلول نهی طلب نیست بلکه مفهوم زجر (دوری کردن) است.

* مدلول حقیقی نهی ← زجر به حدّ حرمت است به دلیل تبادر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حوزه علمیه حضرت باقر العلوم (علیه السلام)

شهر قدس

ز.حیدری

اصول ۲

قاعده احترازیت قیود تا انصراف

قاعده احترامیت قیود:

تعریف: آنچه متکلم با قید بیان کرده است مقصود و مراد او بوده است.

كُلُّ مَا يَقُولُهُ يُرِيدُهُ حَقِيقَةً

دلیل قاعده: ظهور عرفی سیاقی

نکته:

نتیجه جریان قاعده در کلام ، انتفاء **شخص حکم** در صورت انتفاء قید است،
نه انتفاء سنخ و طبیعی حکم .

مثال: اکرم الانسان الفقير

با انتفاء قید فقیر ، شخص حکم اکرام منتفی می شود نه سنخ اکرام
یعنی شارع در حکم دیگری می تواند برای انسان عالم وجوب اکرام وضع کند
حتی اگر او فقیر نباشد.

اطلاق و تقیید:

تعریف ← اطلاق: عدم لحاظ خصوصیت زائد در طبیعت (امر عدمی)
← تقیید: لحاظ خصوصیت زائد در طبیعت (امر وجودی)

موضوع له } نظرالف) **صرف طبیعت** که جامع بین مطلق و مقید است.
اسم جنس } نظرب) **طبیعت مطلقه** (طبیعت با قید اطلاق و عدم لحاظ قید)

ثمرات اختلاف نظرفوق:

- ۱- اکرم الانسان الفقیر } طبق الف) انسان در معنای **حقیقی** بکار رفته است.
طبق ب) انسان در معنای **مجازی** بکار رفته است.
- ۲- اکرم الانسان } طبق الف) اطلاق را از **قرینه حکمت** می فهمیم.
طبق ب) اطلاق را از **قاعده احترازیت قیود** می فهمیم.

نظر صحیح: نظر الف درست است زیرا به وجدان می یابیم که استعمال لفظ مقید استعمال مجازی نیست.

قاعده احترازیّت : کل ما یقوله یریده حقیقه
قرینه حکمت : کل ما لا یقوله لا یریده حقیقه

اعتراض:

وقتی اسم جنس مشترک برای مطلق و مقید باشد ، و متکلم مشخص نکرده کدام را اراده کرده است چگونه اطلاق را برداشت می کنید؟

پاسخ:

اقتضای ظهور حال متکلم این است که آنچه اراده کرده است بیان کند. اگر مرادش مقید بود باید بیان می کرد ولی اگر مراد اطلاق باشد نیازی نیست چیزی بیان کند و بگوید که مطلق مد نظر است.

انواع اطلاق:

شمولی: اطلاقی که شامل تمام افراد طبیعت می شود. لا تکذب

مانند اطلاق در نهی ها

بدلی: اطلاقی که جریان آن تنها مقتضی ایجاد یکی از افراد است.

مانند اطلاق در امرها، صلّ

اطلاق

أفرادی: اگر حکم دارای افراد باشد، اطلاق شامل تمام افراد می شود.

مانند: اکرم العالم

أحوالی: اگر در حکم اطلاق شامل أحوالات مختلف بشود.

مانند: اکرم زیداً

اطلاق

اطلاق در معانی حرفیه:

الفاظ } معانی اسمیه ← اطلاق ممکن است.
} معانی حرفیه ← اختلاف نظر است.

مثال: أكرم زیداً

هیئت أكرم ← معنای حرفی است و دلالت بر نسبت طلبیه دارد.

آیا هیئت أكرم اطلاق دارد و شامل همه حالات زید می شود یا نه؟

نظر شهید: بله بوسیله قرینه حکمت می توان اطلاق را در معانی حرفی نیز ثابت کرد.

تقابل بین اطلاق و تقييد:

اثباتی: لحاظ و عدم لحاظ خصوصیت زائد بر طبیعت در عالم ملاک
و اراده

اثباتی: ذکر و عدم ذکر قید در حکم فعلی شده در عالم ابراز

اقسام تقابل

تضاد: تقابل دو امر وجودی ← سیاه و سفید
تناقض: تقابل میان وجود و عدم صفتی ← انسان و لا انسان
ملکه و عدم ملکه: تقابل میان وجود و عدم در جایی که
صلاحیت دارند. بینایی و کوری در انسان

تقابل میان
اطلاق و تقييد

عالم اثبات ← بدون اختلاف ملکه و عدم ملکه
زیرا اطلاق اثباتی یعنی عدم ذکر قید در جایی که قابلیت
ذکر آن در کلام وجود داشته باشد.

عالم ثبوت } تضاد صحیح نیست زیرا اطلاق امر عدمی است نه وجودی.
تناقض }
ملکه و عدم ملکه

حالات مختلف اسم جنس:

- (۱) معرف به ال
- ال عهد حضوری ← اطلاق نداریم . {الكتاب}
 - ال عهد ذکری ← اطلاق نداریم . {الرجل}
 - ال عهد ذهنی ← خاص اطلاق نداریم . {جاء القاضي}
 - عام اطلاق شمولی {النار محرقه}
- (۲) همراه تنوین نکره ← اطلاق بدلی {جئنی بکتاب} (دلالت بر وحدت می کند).
- (۳) مجرد ازال و تنکیر ← با تنوین تمکن {فی قلوبهم مرض} اطلاق شمولی
مضاف {طعام زید جید} اطلاق شمولی

انصراف:

تعریف: نوعی از انس ذهنی که موجب می شود با شنیدن لفظ مطلق ، حصه خاصی به ذهن می رسد.

الف) کثرت وجود: این نوع از انصراف مانع شکل گیری اطلاق نمی گردد.

مثال : به حیوان غذا بدهید. { گربه به ذهن می آید ولی باید مطلق برداشت شود همه حیوانات }

منشاء انصراف

ب) کثرت استعمال: این نوع انصراف مانع تکوین اطلاق می شود. زیرا

علاقه ای که میان لفظ و حصه خاص برقرار می شود صلاحیت قرینه بودن و دلالت بر حصه خاص را دارد و معلوم است که یکی از مقدمات اصلی قرینه حکمت عدم وجود چیزی است که دلالت بر تقیید کند. { آب }

اقسام کثرت استعمال:

۱- گاهی کثرت استعمال لفظ در حصه خاص موجب وضع (تعیینی) می شود که این خود دو حالت دارد:

اگر وضع لفظ در معنای مطلق، متروک واقع شود: موجب نقل می شود. **صلاه**

اگر وضع لفظ در معنای مطلق کما کان باقی باشد : موجب اشتراک می شود. **دست**

۲- گاهی کثرت استعمال موجب وضع نشود و تنها ایجاد انس ذهنی می کند: **انصراف آب**

اطلاق مقامی:

لفظی اگر کلام شارع بدون قید باشد . با توجه به قرینه حکمت می فهمیم که شارع قیدی را که نیاورده ، اراده هم نکرده است.
مثال : اکرم العالم کلمه العالم اطلاق لفظی دارد .



مقامی لفظ معینی منظور نیست که از آن اطلاق را فهمیده شود. ، بلکه باید از کل کلام شارع و اینکه شارع در مقام بیان تمام منظور خود است اطلاق را فهمیده شود.

مثال : امام هنگام بیان ارکان نماز سوره را نام نمی برند. از اطلاق مقامی که امام در مقام بیان تمام ارکان نماز بودند متوجه می شویم که سوره جزء ارکان نیست.

* برای اطلاق مقامی ، تنها یک قرینه نداریم بلکه در هر مورد باید قرینه خاصی بیابیم که امام در مقام بیان تمام مراد خود بوده اند.

من تطبیقات قرینه حکمت:

نفسی است: خود شیء بنفسه مطلوب مولاست. نماز
تعیینی است: چیز معینی مورد طلب است. اصول بخوان
عینی است: آن چیز را از خود شخص می خواهد. آب بیاور
وجوبی است: معنای حقیقی طلب وجوب آن است.

اگر مطلق باشد



طلب

غیری است: مطلوب است برای تحقق چیز دیگری سحری
تخیری است: بین چند چیز مورد طلب مخیر است. کفارات
کفایی است: آن چیز از تعدادی افراد به نحو بدل خواسته
شده است. یکی آب بیاورد.

اگر مقید باشد

استحبابی است: اگر قرینه یا قید بیاید استحباب معنا می
شود. هر اندازه می توانی قرآن بخوان.

العموم:

اطلاق شمولى : بوسيله قرينه حكمت ، بدون لفظ اكرم العالم

استيعاب

و شمول از عموم: بوسيله ادات عموم، تاكيد بيشتر را مى رساند. اكرم كلّ الجار

* لفظ عشره (۱۰): وضع شده برای شمول ده تا یکی نه شمول کلی پس جزء ادات عموم نیست.

وقتی شارع می گوید : ۱۰ عالم را اکران کن . ما شمول و عمومیت را برداشت نمی کنیم زیرا ممکن است تعداد علما بسیار بیشتر باشد. پس عدد ۱۰ تنها صفتی مثل زوجیت است.

نحوه دلالت الفاظ } نظر اول: مقدمات حکمت + ادات عموم
عموم بر استیعاب } نظر دوم: فقط از ادات عموم

مرحوم آخوند خراسانی: هر دو نظر ممکن است:

- ❖ اگر ادات وضع شده باشد برای استیعاب آنچه مراد مدخولش است، مراد مدخول فقط با قرینه حکمت شامل عموم می شود پس نظر اول صحیح است.
- ❖ اگر ادات وضع شده باشد برای استیعاب آنچه صلاحیت انطباق بر مدخولش را دارد، خود مدخول صلاحیت عموم را دارد پس نظر دوم صحیح است.
- * در نهایت ظاهر این است که وجه دوم صحیح می باشد.

آقای خوئی: برای تایید نظر دوم گفته اند: نظراول باطل است زیرا موجب لغویت می شود ، وقتی مقدمات حکمت عمومیت را ثابت کرد، حضور ادات لغو و بی فایده است.
برخی: شاید نقش ادات برای تاکید باشد.
جواب: تاکید ممکن نیست، زیرا مقدمات حکمت و ادات عموم، در طول یکدیگرند.
شهید: با نظر مرحوم آخوند موافق هستند.

دلالت جمع معرفه به ال:

* مفرد با ال = دلالت بر عموم نمی کند و شمول را از اطلاق می فهمیم. اکرم العالم

* جمع بدون ال = دلالت بر عموم نمی کند و تنها بر بیش از دو نفر دلالت می کند.

اکرم فقراء اکرام حداقل سه نفر فقیر کافی است.

* جمع معرفه به ال: {العلماء}

ماده: من له العلم بر معنایی که اراده استیعاب شده از آن دلالت می کند.

هیئت جمع: دلالت بر تعداد بیشتر از دو می کند.

ال: دلالت بر استیعاب و جمع همه افراد ماده می کند.

ثبوتاً

ال وضع شده برای عموم

اشکال: ال در عهد باید مجازی باشد یا مشترک لفظی که هر دو بعید است.

ال وضع شده برای تعیین مدخولش

اثباتاً

لازمه این که ال وضع شده باشد برای تعیین این است که عموم از آن برداشت می شود. چون دلیلی بر یکی از مراتب جمع نداریم، تنها مرتبۀ آخر یعنی همه افراد متعین خواهد بود.

اشکال صاحب کفایه: در مراتب پایین تر نیز تعیین داریم.

جواب: تعیین به معنای تعیین عدد نیست بلکه مشخص کردن افراد داخل در جمع است که تنها در مرتبۀ اخیر این ممکن است.

مفاهیم:

هر کلامی دو مدلول دارد:

مدلول مطابقی ← در روز جمعه نماز جمعه واجب است.

مدلول التزامی ← نشانگر نفی حکمی غیر از حکم در منطوق است.

{در روز جمعه نماز ظهر واجب نیست.}

نشانگر نفی حکم موجود در منطوق، هنگام انتفاء حکم است.

مفهوم

* پس هر مدلول التزامی مفهوم نیست بلکه باید:

موضوع در مفهوم و منطوق یکی باشد.

بین حکم و قیدش ربط خاص وجود داشته باشد.

طبیعی حکم منتفی شود نه شخص حکم.

* **تعریف مفهوم:** مدلول التزامی که موجب انتفاء طبیعی حکم هنگام انتفاء

قیدی که مربوط به حکم است شود.

ضابط مفهوم :

رکن اول: ارتباط جزا با شرط ، ربط علی تامّه انحصاری باشد.

مشهور ← رکن دوم : انتفاء طبیعی حکم بشود نه شخص حکم.

شہید ← به رکن اول اشکال می گیرند:

۱- اگر علت تامّه هم نباشد مفهوم داریم مهم انحصار حکم با قید است.

۲- حتی اگر علیّت هم نباشد و لزوم هم نباشد یعنی رابطه اتفافی باشد

ولی توقف و التصاق وجود داشته باشد برای مفهوم کافی است.

رکن دوم را شہید می پذیرند یعنی باید طبیعی حکم منتفی شود.

مفهوم شرط:

تعریف جمله شرطیه:

اگر خورشید زوال کرد پس نماز واجب است.

دو جمله حملیه تامه که اول با ادات شرط ، ناقصه می شوند ، بعد در کنار هم یک جمله تامه شرطیه ایجاد می شود.

ضابطه :

۱- ربط بین جزا و شرط (قید و حکم) بصورت علیت منحصره
۲- طبیعی حکم منتفی شود.

اقوال در مورد ربط :

مشهور: معتقدند ربط بین جزا و شرط را از ادات شرط می فهمیم . (ادات وضع شده برای ایجاد ربط)

محقق اصفهانی: هیئت جمله شرطیه دلالت بر ربط می کند. (ترتب جزا بر شرط)

*برای اثبات منتفی شدن طبیعی حکم ← از اطلاق کلام شارع ، طبق قرینه حکمت می فهمیم. {قید دیگری در کلام نیامده پس در مراد متکلم نبوده است.}

*ربط علی انحصاری ← اقوال:

الف) ادات شرط وضع شده برای ربط علی انحصاری

اشکال: لازمه این نظر این است که ادات شرط در جملاتی که ربط علی و انحصاری نیست (جزء العله یا اتفاقی است) معنای مجازی باشد و این خلاف وجدان است.

ب) از هیئت و قالب جمله شرطیه ، ربط علی انحصاری فهمیده می شود.

- اصل لزوم را از ← ادات می فهمیم

- علیت را از ← تفریع جزا بر شرط می فهمیم (جزا به دنبال شرط آمده است.)

- انحصار را از ← اطلاق کلام می فهمیم .

مثال: اگر رنگ یا طعم یا بوی آب کربواسطه برخورد با نجاست تغییر کند نجس می شود.

نکته:

استثناء ← گاهی در جمله شرطیه ، شرط مَسوق موضوع است. (موضوع ساز است)

در این صورت جمله مفهوم ندارد. زیرا سالبه به انتفاء موضوع است. در صورت نبودن شرط، موضوعی هم نیست تا حکم از او سلب شود.

اذا رزقت ولداً فاختنه

شرط : روزی شدن فرزند

موضوع: فرزند

حکم: وجوب (از فعل امر)

متعلق: ختنه کردن

مفهوم : اگر فرزندی به تو روزی نشد او را ختنه نکن ← صحیح نیست.

مفهوم وصف:

زمانی که جمله با متعلق یا موضوع به وصف خاصی مقید شده باشد، آیا دارای مفهوم است؟

اکرم الفقیر العادل

حکم موضوع صفت

اقوال: برخی : مفهوم دارد .

برخی : مفهوم ندارد.

ادله قائلین به مفهوم داشتن وصف:

۱- اگر اکرام غیر عادل هم واجب باشد (مفهوم نداشته باشیم) دیگر قید عدالت مدخلیتی در حکم ندارد. در حالی که ظاهر حال متکلم این است که قیدی را که بکار می برد در مراد جدی اخذ کرده است.

اشکال: دخالت قید در حکم را قبول داریم ولی از لحاظ شخص حکم طبق قاعده احترازیت قیود- آنچه مهم است اثبات انتفاء طبیعی حکم است که در اینجا ثابت نیست.

۲- اگر شارع با جعل دیگری اکرام غیر عادل را واجب کند، ذکر قید عدالت بی فایده است و لغویت پیش می آید و شارع حکیم مرتکب لغو نمی شود پس جمله دارای مفهوم است و شامل فقیر غیر عادل نمی شود.

اشکال:

برای دفع محذور لغویت کافی است که مفهوم وصف را به نحو سالبه جزئیه بپذیریم .

{یا به عبارتی بعضی از جمله های وصفی مفهوم دارند.}
یا بعضی از فقیر های غیر عادل وجوب اکرام ندارند.

مثال:

احترام به همسایه مسلمان واجب است.

مفهوم : ؟

مفهوم لقب:

اگر در جمله صفت، بدون موصوف بیاید به آن لقب می گویند.

مثال: اکرم العادل

ادله برای مفهوم داشتن لقب:

از دو دلیل وصف، تنها دلیل اول می تواند اینجا مطرح شود (که اگر لقب دخالت در حکم نداشت ذکر نمی شد پس در حکم مدخلیت دارد).

اشکال:

در شخص حکم مدخلیت دارد نه در طبیعی حکم .

دلیل دوم اینجا مطرح نمی شود زیرا ذکر لقب محذور لغویت ایجاد نمی کند زیرا موصوف حذف شده و لقب باید ذکر شود.

* نتیجه : لقب مفهوم ندارد.

مفهوم غایت و استثناء:

در علم اصول در رابطه با جملاتی که دارای غایت و استثناء هستند بحث واقع شده است.

مثل: صُم إلى الیل و اکرم الفقراء الّا الفسّاق
نکته اول:

بدیهی است که در اینجا نیز به مقتضای قاعده احترازی قیود، شخص حکم نسبت به ما بعد الغایه و مستثنی منتفی خواهد بود. اما لازمه مفهوم داشتن آنست که سنخ و طبیعی حکم نسبت به این دو منتفی شود و این امر مبتنی بر اثبات این است که غایت و استثناء، قید برای سنخ حکم باشد.

نکته دوم:

در اینجا نیز به جهت فرار از محذور لغویت، باید بپذیریم که حتی اگر ادله اثبات مفهوم تمام نباشد، طبیعی حکم در بعضی از حالات انتفاء قید منتفی می شود.

* نتیجه: در جمله غایت و استثناء مفهوم به نحو سالبه جزئی می باشد.

تطابق بین دلالات:

- کلام در مرحله اول دارای مدلول تصوری ناشی از وضع است.
- از ظهور حال متکلم کلام دارای مدلول تصدیقی اولی اراده استعملی می باشد.
- ظاهر حال متکلم در مرحله سوم، مدلول تصدیقی ثانیه اراده جدی متکلم از بیان لفظ را می رساند.

از مطابقت بین دلالت‌های سه گانه چند اصل گرفته می شود:

❖ **اصالة الحقیقه** ← هرگاه از استعمال لفظ شک ایجاد شود که معنای حقیقی منظور است یا مجازی ← اصل این است که متکلم قصد اخطار معنای حقیقی را داشته است. زیرا ظاهر حال متکلم **تطابق** میان مدلول تصوری و مدلول تصدیقی اولی است.

❖ **اصالة العموم** ← هرگاه متکلم لفظ عامی بکار برد اما شک کنیم که آیا قصد عموم داشته است یا نه؟ ← اصل این است که متکلم قصد جدی معنای عموم داشته است زیرا ظاهر حال متکلم **تطابق** بین مدلول تصدیقی اولی و ثانیه است.

❖ **اصالة الجهة** ← هر گاه متکلم کلامی بگوید و شک کنیم که قصد جدی داشته است یا جهت خاصی مانند هزل یا تقیه داشته است. ← اصل این است که جهت بیان واقع و جدی دارد. ظاهر حال متکلم **تطابق** میان دلالت تصدیقی اول و ثانی است.

• هر سه اصل مصادیق **اصالة الظهور** هستند.

تفاوت دلالات سه گانه از جهت تاثیر قرینه:

□ هر گاه قرینه **متصله** دال بر اراده معنای مخالف در کلام باشد مدلول تصویری ← همچنان باقی است.

مدلول تصدیقی اول
مدلول تصدیقی ثانی } مخدوش می گردد.

□ هر گاه قرینه **منفصله** معنای مخالف را برساند:

مدلول تصویری
مدلول تصدیقی اول
مدلول تصدیقی ثانی } متعرض هیچ یک نمی شود. تنها موجب تعارض کلام اول با کلام با قرینه می شود که با جمع عرفی کلام با قرینه مقدم می شود.

مناسبات حکم و موضوع:

مناسباتی در ذهن عرفی وجود دارد که موجب شکل گیری تخصیص یا تعمیم می شود.

□ گاهی عرف از لفظ **عامی** که در کلام بکار رفته است ، ثبوت حکم برای حصه **خاصی (خصوصیت)** از معنا را استنباط می کند.

مثلاً : إغسل ثوبک إذا أصابه البول

إغسل عام است و شامل شستن با هر مایعی می شود ولی عرف تنها حصه شستن با آب را می فهمد.

□ گاهی عرف از لفظ **خاصی** که در کلام بکار رفته است، **عمومیت** را استنباط می کند و حکم را برای عنوان کلی می داند.

مثلاً : لا تشرب و لا تتوضأ بماء القربة إذا أصابه نجسٌ (از آب کوزه ای که نجاست به آن برخورد کرده ، ننوش و وضو نگیر)

تنها آب کوزه بیان شده ولی عرف تمام آبهای قلیل را می فهمد.

اثبات ملاک با دلیل:

هر دلیل دو مدلول دارد ← مدلول مطابقی ← خود بیان حکم شرعی
← مدلول التزامی ← برداشت ذهنی (ملاک داشتن حکم)

اگر اثبات حکم بوسیله دلیل - بخاطر مشکلی مثل عجز - ساقط شود ، آیا می توان با توجه به اطلاق دلیل، وجود ملاک را ثابت کرد؟

پاسخ:

□ اگر قائل به عدم تبعیت دلالت التزامی از مطابقی در حجیت باشیم: اثبات ملاک در این حالت ممکن خواهد بود. (یعنی هرچند دلیل مطابقی ساقط شده ولی مدلول التزامی حجت است پس ملاک ثابت خواهد بود.)

□ اگر قائل به تبعیت دلالت التزامی از مطابقی باشیم: اثبات ملاک ممکن نخواهد بود. (یعنی با سقوط مدلول مطابقی ، التزامی هم ساقط می شود و دیگر ملاکی هم باقی نمی ماند.)

* وجود ملاک ، می تواند وجوب قضا یا عدم حرمت را ثابت کند.